



سمیرا داورفرا
شقایق سیروس
فرزین فروتن
سالومه سوزنچی
سحر مختاری

Samira Davarfara
Shaghayegh Cyrous
Farzin Foroutan
SaLoumeh Souzanchi
Sahar Mokhtari

INHALE



گالری راه ابریشم

تهران، بلوار کشاورز، بین خیابان
وصال و قدس، شماره ۲۱۰، ساختمان

تکنو آجر

تلفن: ۸۸۹۷۷۱۴۸

جمعه ۲۱ خرداد ۱۳۹۵ ساعت ۴ تا ۸.

نمایشگاه تا ۳۱ خردادماه ادامه دارد.

گالری شنبه‌ها و تعطیلات عمومی

تعطیل است.

Silk Road Gallery

210, Techno Ajor Building, Be-
tween Vessal & Ghods st., Kes-
havarz Blvd.

Friday, 10 June 2016, 4 - 9 pm
Exhibition till 20 June 2016
Closed on Saturdays and public
holidays.

Special Thanks

Anahita Ghabaian
Hamid reza Karami
Shadi Ghadirian
Armin Abdi
Prima Sakuntabhai

با تشکر از:

آناهیتا قبایان

حمیدرضا کرمی

شادی قدیریان

آرمین عبدی

پریماساکونتابای

The original idea of this collection has been created by searching daily pictures. Pictures we always see everyday on the Internet, published materials and virtual networks. We sometimes remember them in our visual memory, and sometimes these pictures might not last long in our minds. The picture based on which this collection has been created was selected by a group of artists without any intention or purpose; a picture which interestingly has a historical and mysterious identity, and it possibly implies such meanings as pain, suffering, and death. It is a kind of picture which is frequently shown and shared with us everyday. In forming this collection, unlike always, the visual object has subjective dimensions. Based on their mentality and their particular feelings, artists have translated this object (photo-image) into a novel object made in their minds.

ایده ی اصلی این مجموعه آثار از ابتدا، با جستجوی تصاویر روزمره شکل گرفته است. تصاویری که ما هر روز در اینترنت و نشریات و شبکه‌های مجازی بارها مشاهده می‌کنیم. گاهی آنها را به حافظه‌ی بصری خود می‌سپاریم و شاید خیلی وقتها این تصاویر در ذهن ما دوام چندانی نداشته باشند. تصویری که این مجموعه براساس آن شکل گرفته، بدون انگیزه و هدف خاصی توسط گروه هنرمندان انتخاب شده است؛ عکسی که دست بر قضا هویتی تاریخی و مرموز دارد و احتمالن مفاهیمی چون درد و رنج و مرگ از آن برداشت می‌شود، عکسی که نمونه های مشابه امروزی اش به وفور در برابر دیدگان ما منتشر و به اشتراک گذاشته می‌شود. در شکل گیری این مجموعه آثار، برخلاف همیشه، ابژه‌ی بصری ابعاد سوژکتیو پیدا کرده است. هنرمندان بر اساس ذهنیت و احساس خاص خود، این ابژه (عکس-تصویر) را به ابژه ی نویی که ساخته و پرداخته ذهنیتشان بوده ترجمه کرده‌اند.



«... ستوان به سرباز سر تکان داد. سرباز نفس عمیقی کشید و چوب را به عقب برد، بعد چوب را با تمام نیرو به پس سر سرباز تحت تعلیم چینی کوبید. کارش به‌طور شگفت‌انگیزی خوب بود. کمرش را دقیقاً همان‌طور که ستوان گفته بود، تاب داد. بدنه چوب دقیقاً پشت گوش مرد خورد و به مسیر خود ادامه داد. با ترکیدن جمجمه، صدایی بم و توخالی بلند شد. مرد زندانی، خود هیچ صدایی نداد. بدنش برای لحظه‌ای، در حالتی غیرعادی در هوا معلق ماند، بعد به جلو افتاد. با گونه به زمین خورد و خون از یک گوشش جاری شد. تکان نمی‌خورد. ستوان به ساعتش نگاه کرد. سرباز هنوز چوب را محکم در دست گرفته بود و با دهانی باز به فضا خیره مانده بود. ...»

راه دیگری برای مردن، هاروکی مورا کامی

هراس از مرگ، وحشت از گذر به قلمرویی بیگانه با تجربه مألوف است. مواجهه با حقیقتی ناشناخته که مگر با درآمیختن با آن به بهای شاید بازنیامدن، بتواند پرده از رمز و راز آن بردارد. تشویش گام گذاردن به مغاک تیره نیستی، با اندوه وداع با جهان و هستی همراه می‌شود، تا تمام وجود هستنده را در تلاطم ترسی بنیان‌سوز غرقه سازد؛ احساسی چنان ژرف و دیرپا که در تاروپود جان آدمی در تمام اعصار تنیده

می‌نماید. می‌توان از سر فلسفیدن، از این هراس نفس‌گیر سخن گفت؛ می‌توان آن را از جنس احساسات و از نوع کیفیات ثانویه و ثالثه، و در قلمرو اخلاق و زیبایی‌شناسی تلقی کرد. اما خطاست اگر با شناختن آن به مثابه پدیده‌ای صرفاً ذهنی، چشم بر واقعیت عینی زاینده آن فرو بست.

سرشت هستی‌شناختی چنین وحشتی، تا بوده و هست، بی‌تغییر و پایا می‌ماند؛ از تشویش طاقت‌سوز قربانی انسانی نشسته بر سنگ قربانگاه در اعماق تاریخ تا دلهره مسافران هواپیمای ربنده به دست وحشت‌افکنان در مسیر سقوط و تلاشی، از اضطراب انتظار اعدام‌های دسته‌جمعی در بوسنی تا دلهره مرگ و زندگی در ایستگاه‌های بازرسی صهیونیست‌ها در فلسطین اشغالی، و از ترس و بی‌پناهی محبوسان اتاق‌های گاز تا هراس درافتادگان در چنگال سبعت تکفیریان معاصر، نشان از چاره‌ناپذیری این وحشت دارد. اینها همه اما نمونه‌ای از هراس درافکننده به دست آدمی بر دیگری‌ست، بر دیگری انسانی، و این دریغ و درد برآمده از موقعیتی چنین ستمگرانه و نابرابر را مضاعف می‌سازد، و انحطاط و سقوط اخلاقی انسان را در برهه‌هایی از تاریخ، از گذشته تا امروز، به رخ می‌کشد.

«تجاوز، شرنگ، دشنه، آتش

طرحی زیبا اگر که نقش نمی‌زنند

بر بوم بی‌مقدار تقدیر حقیر ما،

آوخ، همه از زبونی ماست.»

گل‌های شر، شارل بودلر

در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ هیتلر صدراعظم آلمان شد. بسیار پیش از این تاریخ، او مسیر دستیابی به قدرت را آغاز کرده بود؛ مسیری که از دل اندیشه‌های برآمده از شاخه واگنری فرهنگ آلمان می‌گذشت، و از داروینیسیم اجتماعی و باورهای امپریالیستی و نژادپرستانه قرن نوزدهم رنگ می‌گرفت. به قدرت رسیدن او، آرمان وحدت ملت آلمان را پس از دورانی از تحمل تحقیر ناشی از شکست در جنگ جهانی اول، مصائب اجتماعی و اقتصادی پی‌آمد آن و کشمکش‌های سیاسی داخلی، محقق می‌ساخت.

به این ترتیب، دموکراسی در آلمان که مدت‌ها پیش از به قدرت رسیدن نازی‌ها در سرایشی سقوط افتاده بود، جای خود را به یک نظام استبدادی تمامت‌خواه سپرد؛ سقوط جمهوری امکان به قدرت رسیدن جنبشی را فراهم کرد که نژادپرستی زیستی یکی از اصول اعتقادی اساسی آن، خصوصاً

در میان کادر رهبری‌اش، بود. سیاست‌گذاری نژادی به عنوان بنیادی‌ترین اصل نازیسم، در تمام عرصه‌های حیات ملت منشأ اثر شد و نوک پیکان آن اقلیتی دینی در آلمان، و بعد در کل اروپا، را هدف گرفت. خصمانه شدن سیاست برخورد با یهودیان در نوامبر ۱۹۳۸، حاصل عوام‌فریبی محض و برآیند تبلیغات ناسیونال پوپولیستی نازی‌ها در معرفی آنها به عنوان عامل تمام ناکامی‌ها و سیه‌روزی‌های ملت آلمان بود.

هجوم هیتلر در ۱۹۴۰ به اتحاد شوروی، آغازگر توحشی تمام‌عیار بود. تشکیلات نازی، سرمست از در هم شکستن ساختار قدرت‌های بومی در سرزمین‌های اروپای شرقی و رسته از حتی همان اندک قوانین محدودکننده در داخل مرزهای آلمان هیتلری، عرصه را برای تاخت‌وتازی وحشیانه مناسب دیدند. آنها در راه عملی ساختن پیشگویی‌های روان‌نژدانانه و آخرالزمانی پیشوا، دست به کشتار و شکنجه و غارت و انجام انواع آزمایش‌ها بر روی قومی مغلوب زدند.

«... تنها اخلاقی می‌تواند با قدرت حیوانی و لگام‌گسیخته چنین شری مصاف کند که بر مسئولیت حدی نگذارد، پروای بده‌بستان و پاسخ متقابل دیگری را نداشته باشد، تعالی چهره را دریابد، دیگری را بر خود مقدم بدارد، «قتل مکن» را فرمان فرمان‌های خویش سازد و مرا بر آن دارد که بی‌خواب دیگری باشم و از رنج دیگری رنج بکشم. در برابر شر بی‌حد و حصر،

تنها مسئولیت بی‌حد و حصر می‌تواند مقاومت ورزد. هولوکاست ما را هم در برابر گذشتگان و هم در برابر هم‌روزگاران خویش و هم در برابر آیندگان به مسئولیتی بی‌منتها فراموشی خواند. فراموشی خاطره دیگرانی که در این قساوت جان سپردند نادیده گرفتن اثر یا رد و نشان رنج آنها در مسئولیت در قبال دیگرانی است که با ما در این روزگار به سر می‌برند و نیز در قبال کسانی که پس از ما در این جهان روزگار می‌گذرانند.»

کشف دیگری همراه با لویناس، مسعود علیا

۶

فرزین فروتن، سمیرا داورفرا، سالومه سوزن‌چی، سحر مختاری و شقایق سیروس در آثارشان، تصویری امروزی از هراسی دیرپا را به نمایش می‌گذارند. آنچه برخوردی اتفاقی با تصویری پیش‌پافتاده در سیلان سرگیجه‌آور تصاویر در فضای مجازی می‌نموده، بدل به نقطه‌عزیمتی در تکاپوی هنرمندان آنها برای تجسم احساس ناشی از مواجهه با این نقش درد و رنج بشری می‌شود. عکس بی‌نام‌نشانی به جا مانده از اتاق‌های گاز داخائو که در نگاه اول به تصویری از خطوط درهم‌تنیده - یادآور نقش‌اندازی‌های انتزاعی - می‌ماند، حقیقت هراس‌آور واپسین تلاش‌های انسان‌هایی برای بقاء با چنگ انداختن بر دیوارهای دودگرفته سلول‌های مرگ نازی‌ها را برملا می‌کند. آثار هر یک از این هنرمندان، بازتاب

تصویر درونی‌شده واگویی این حقیقت است؛ حاصل تأمل شخصی هر یک از آنها و در عین حال، نتیجه هم‌رأیی و اشتراک دیدگاه‌شان، که به نوبه خود، اهمیت سازوکار منتهی به خلق آثار و سیر تکوین درونمایه نمایش در قالب کاری گروهی و مشترک را هم به مثابه کیفیتی چشمگیر و معاصر برجسته می‌سازد. به این ترتیب، برآیند کوشش آنها در گستره‌ای از مضمون‌پردازی صریح و اشارات مستقیم تا برداشتهای کاملاً شخصی و دلالت‌های ضمنی، جلوه می‌کند. به رغم این، آنچه در کانون توجه هر یک می‌ماند یادآوری وحشت سبعیتی لگام‌گسیخته و نانسانی است، که در بلوغ عقلانی دنیای مدرن در مقابل چشمان خواب‌زده جهان روا داشته می‌شود. اثر هنری به مثابه یاد-داشتی به قصد بیدار کردن و بیدار ماندن، هر چند هنوز جهان در اسارت تعصب می‌تواند شاهد خاموش قساوت‌هایی از این دست باشد، چنانکه هست.

۷

« هر تصویری

نشانی از حقیقت است

که خداوند

دیدار آن را

با چشمان نابینایمان

رخصتی کوتاه بخشیده ... »

« حتی اگر تصویر هنری
بیانگر مرگ و ویرانی باشد
با این حال، تجسم امید است و
الهام‌یافته از ایمان
آفرینش هنری
انکار قاطعانه مرگ است
پس خوش‌بینانه است،
حتی اگر هنرمند محزون باشد ... »

یک دم نور، پولارویدهای تارکوفسکی

۸

فرزین فروتن، در چیدمانی از جعبه‌های نور - که نظم هندسی آرایش مشبک تخت‌های اردوگاه‌های کار اجباری را به خاطر می‌آورد - خفگی خوفناک ناشی از تنفس گاز را با خاطره تولد پیوند می‌زند. بن‌مایه اثر او، زمان را به منزله شرط امکان زندگی و مرگ، به متن می‌آورد و تمثیلی تماشایی از آن می‌سازد. سمیرا داورفرا، در تصویر کردن هراس از مرگ، با رویکردی شخصی‌تر، جلوه چنین دلشوره‌ای را در آیین عشق و پیوند با مادر بازمی‌تابد. برای او، دسته‌بندی و نگهداری نامه‌ها و عکس‌ها و یادگاری‌ها، به لایه‌لایه‌های ذهن می‌ماند که از

خاطرات انباشته می‌شوند؛ خاطره‌هایی که از لحظه شوق دمیدن سپیده حیات تا وحشت از بدرود گفتنش در شامگاه زندگی، آدمی را رها نمی‌کنند. سالومه سوزن‌چی، پنجره گشوده به نور را نمادی از گریزگاهی از ترس از هوای خفقان‌آور پلشتی‌های روح می‌گیرد، و حضور غایب جان‌های قربان‌شده در اتاق‌های تاریک گاز را در ارائه‌ای دیدنی و پُرکنایه، با اسلوب چاپ، در جعبه‌های نور قاب می‌کند. سحر مختاری با نگاهی هم‌ذات‌پندارانه، ترس از فضاهای بسته و تاریک، یا به اصطلاح تنگناهراسی، را کانون خلق اثر می‌سازد؛ پیکره‌های کاغذی کوچک‌اندازه‌ای که در جعبه‌ای گرفتار آمده‌اند، استعاره‌ای از قربانیان درمانده‌ای هستند که مقهور قدرتی اهریمنی و فرادست، مرگ در حجمی تاریک و مسموم را هر لحظه انتظار می‌کشند. شقایق سیروس، اما از چشم‌اندازی پیچیده‌تر، نماهای درشت از تصویر ویدیویی چشم‌هایش را برابر بیننده می‌گذارد تا آنها را آنگینه انعکاس روح کند. چشم‌ها، همچنان که شاهد گذار روزها با تمام آنچه در آنها جاری است هستند، دریچه‌ای از نگاه هنرمند به نگاه بیننده باز می‌کنند که در آن می‌توان روح جاری زمانه را تماشا کرد.

حمیدرضا کرمی

خرداد ۱۳۹۵

1.

“The lieutenant nodded to the soldier. With a deep breath, the soldier took a backswing, then smashed the bat with all his strength into the back of the Chinese cadet’s head. He did it amazingly well. He swung his hips exactly as the lieutenant had taught him to, the brand of the bat made a direct hit behind the man’s ear, and the bat followed through perfectly. There was a dull crushing sound as the skull shattered. The man himself made no sound. His body hung in the air for a moment in a strange pose, then flopped forward. He lay with his cheek on the ground, blood flowing from one ear. He did not move. The lieutenant looked at his watch. Still gripping the bat, the young soldier stared off into space, his mouth agape.” —Another Way to Die, Haruki Murakami

2.

Fear of death, is the horror of a transition to a realm foreign to our familiar experience. An encounter with the unknown, which will not be unveiled unless one is integrated with it, and from which one might never return. The distress of falling to the bottomless pit of perdition, is combined with the anguish of bidding this world farewell, to

submerge the existent in an agonizing tribulation of a consuming dread. A sentiment so deep-seated and persistent that it seems to be interwoven in the warp and woof of the man’s soul since the dawn of time. One can talk about this nerve-racking terror just for the sake of philosophizing. It can be thought as a feeling of secondary and tertiary qualities, and as something in the realm of morality and aesthetics. But it would be a mistake to close one’s eyes to its objective, generative quality, considering as a mere subjective phenomenon.

The ontological essence of this terror has always been abiding. From the contumacious agitation of human sacrifice sitting at an ancient altar to the apprehension of the passengers of an airplane hijacked by the terrorist on its way to crash and annihilation, from the disturbed anticipation of mass executions in Bosnia to the disquietude in Zionist checkpoints in Palestine, and from the dismayed helplessness of the men and women in gas chambers to the fright of those caught by the brutality of Egyptian Takfiris, they are marked by the irrevocability of this fear. These are all examples of the terror inflicted by one man to another, to a human other, which only adds to the pain and sorrow

that this cruel and oppressive situation causes, putting the downfall and moral degeneration of man in different periods of history, from past to present, on display.

3.

“If rape, poison, the knife and arson Have not yet woven with their pleasing patterns

The banal canvas of our pitiful fate, It is because our soul, alas, is not bold enough.”

—Flowers of Evil, Charles Baudelaire

4.

In January 30, 1933, Hitler became Germany’s chancellor. Much earlier before this, he had begun to rise to the power; a path that passed through the thoughts stemming from the Wagnerian branch of Germany’s culture, seasoned by Social Darwinism, the Imperialistic and racist beliefs of the nineteenth century. His ascension to power, realized his ideal of the unity of the German nation after having been through a period of humiliation of losing the First World War and its consequent poverty and social devastation.

Thus, democracy in Germany, which had already been in decline long before the Nazi’s took over, gave way to a tyrannical, totalitarian system; the fall of the republic paved the way for a power that racism was one of its most fundamental tenets, especially for its leaders. Racial policy, as the most fundamental principal of Nazism, became effective in all the areas of the Nation’s life, and then all Europe, the tipping of its arrow pointing at a religious minority in Germany. The hostility toward the Jews in November of 1938, rooted in pure Demagoguery and was the result National-Populist Nazi propaganda in depicting them as the sole reason of all the misfortunes and miseries of the German nation.

The invasion of Russia in 1940 marked the beginning of an all-out Barbarism. The Nazi establishment, intoxicated by overwhelming the structures of local powers in eastern European lands, and free from the few restrictive powers inside the borders Germany, found an ideal opportunity for a brutal invasion. For making the Fuhrer’s neurotic and apocalyptic prophesies come true, they began to torture, plunder, murder, and conduct all kinds of experimentations on a defeated race.

5.

“...the only morality that can op-

pose the unbridled, bestial power of such an evil is one that sets no limits on responsibility, has no concern for reciprocity, discerns a figure's sublimity, puts others first, considers "thou shall not murder" as the most important commandment, presses me to lose sleep for others, makes me weep with those who weep. Only boundless responsibility can withstand boundless evil. Holocaust is inviting us to a limitless responsibility: towards our ancestors, our contemporaries, and our posterity. Forgetting others who have died in these atrocities, is to overlook the traces of torment in the responsibility we have towards our contemporaries, and also towards those who will come after us." — Discovering the Other with Levinas, Mas'ud Olia

6.

Farzin Foroutan, Samira Davarfara, Saloume Souzan Chi, Sahar Mokhtari, and Shaghayegh Cyrus exhibit a contemporary image of a persistent fear. What seems to have been an accidental encounter with a trivial image in the dazzling flux of images in the virtual space, has turned to an artistic point of departure to embody a sensation resulting from a confrontation with

this trace of human pain and suffering. An anonymous picture from the gas chambers of Auschwitz that at first look like an image of interwoven lines—reminiscing abstract patterns—reveal the horrific truth of the last ditch efforts of men and women to survive by clawing at the sooty walls of Nazi death camps. The works of each one of these artists, reflect the internalized iteration of this truth; it is the result of personal contemplation, and at the same time, coming from a common outlook, that in turn, highlights the mechanism leading to the creation of the works and the evolving process of the show's essence in form of a collective work as an impressive and contemporary quality as well. Thus, the outcome of their endeavor can be seen in a scope, ranging from explicit thematic development to implicit significations and personal connotations. Nevertheless, what remains in each center of attention, is the reminiscence of the fear of an unbridled, inhuman brutality, which is done in intellectual maturity of the modern world, in front of the world's lethargic eyes. An artwork is a note that aims to awaken and to keep one awake, even though a

world entangled in fanaticism can still watch these cruelties in silence. 7.

"An image is an impression of the truth, which God has allowed us to glimpse with our sightless eyes." "Whatever it expresses—even destruction and ruin—the artistic image is by definition an embodiment of hope, it is inspired by faith. Artistic creation is by definition a denial of death. Therefore it is optimistic, even if in an ultimate sense the artist is tragic." —Instant light, Andrei Tarkovsky

8.

In an installation of light boxes, that reminisces the geometrical order of the reticulated beds of concentration camps, Farzin Foroutan links the horrendous death from inhaling gas to the memory of birth. The essence of his work is brings time as life and death's *raison d'être* to the fore, making a spectacular icon out of it. In picturing the fear of death, and in a more personal approach, Samira Davarfara displays such anxiety in the mirror of love and in connection to a mother's affections for her child. For her, sorting and preserving the pictures, letters, and mementos, is like layers that pile up

with memories in the mind; memories that do not let go, from the first breath in life's dawn, to the fear when it says goodbye in life's night. Saloume Souzan Chi takes the window that is open to light as a symbol of an escape route from the fear of the stifling air of soul's darkness, framing the absent presence of the sacrificed souls in the gas chambers in a striking and ironic presentation in the light boxes, using printing methods. With a self-identifying approach, Sahar Mokhtari makes claustrophobia the focus of his creative work; small paper statutes that are trapped in boxes, allude to helpless victims subdued by a dominating demonic power, anticipating death in a dark, poisonous volume. Shaghayegh Cyrus, however, displays large views of the video images of her eyes from a more intricate perspective, to make them the diamond of soul's reflection. The eyes, as they watch the days go by with all that is running in them, open a window from the artist's perspective to the viewer's glance, in which the flowing spirit of the times can be seen.

Hamid-Reza Karami

June of 2016



جهت مشاهده ویدیو کد بالا را اسکن کنید.

می‌کردم که چطور نفس‌اش را سخت به نفس بعدی وصل می‌کند. کمی ماندم. بدنش تکان نمی‌خورد. بعد از جراحی و تغییراتی که در مغزش به‌وجود آمده دیگر راحت نفس نمی‌کشد. برای یک نفس بیشتر گاهی ساعت‌ها بیدار می‌مانم تا او را در وضعیتی قرار دهم که تنفس آرامتری داشته باشد.

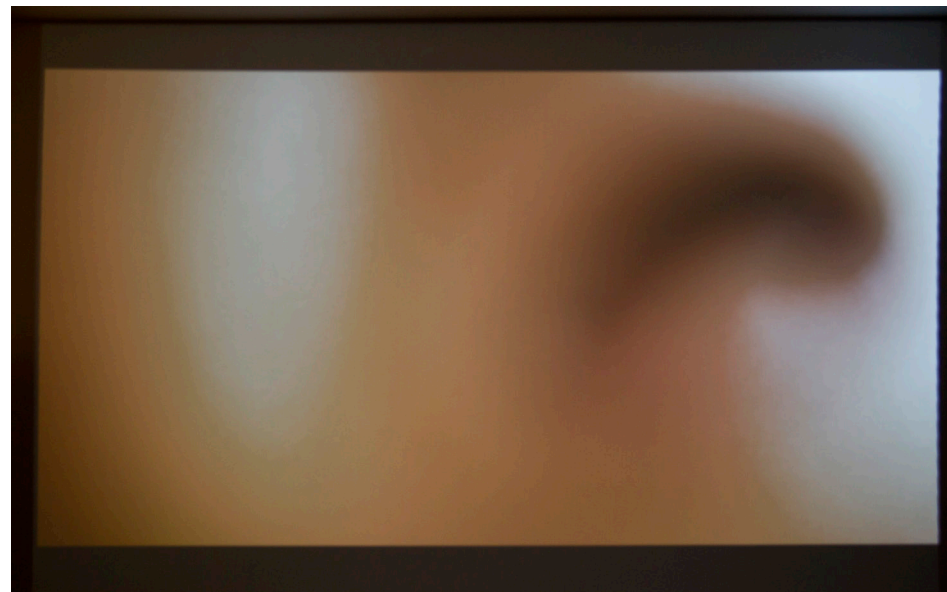
انتخاب اتفاق افتاده بود. دوربین را بر می‌داشتم و با همه‌های نامفهوم خواب مادر را دنبال می‌کردم.

بعدتر که خواندم، ناکجای تصویر رنگ باخت. میخانه خرابه‌ای شد و ابهام همه‌ها جای خود را به صدای زنان و کودکانی داد که برای نفسی بیشتر با دست بر بدن دیوار می‌کشیدند که شاید پنجره‌ای، روزنه‌ای و یا مفری بیابند تا نفسشان به ثانیه‌ی بعد وصل شود.

برای آنها «آن» معنای ناآرامی بود.

دور میز همه مشغول بررسی تصاویری بودند که به‌صورت اتفاقی انتخاب شده بود. قرار بر همین بود، مثل هر روزی هریک از ما که غرق در تصاویر اتفاقی می‌شویم.

میان آن‌ها یکی از همه نزدیک‌تر بود. هم برای من و هم برای سایرین دیواری دیدیم که با نور فلاش سطح وسیعی از آن روشن شده بود. دیواری که برایم تداعی‌کننده‌ی سالنی قدیمی و نمور بود. شاید جایی شبیه به یک میخانه در محله‌ای قدیمی و یا جایی شبیه به هیچ کجا! بیشتر که نگاه می‌کردم پوشیده شده بود از بافت‌هایی خاکستری رنگ و یا شاید خطوطی که در عمق‌های متفاوت روی بدن دیوار ایجاد شده بود؛ دیواری غریبه، بدون نشانی و حتی نوشته‌ای از عکاس‌اش و یا مکانش لحظه‌ای احساس کردم باید نفسی چاق کنم، بلند شدم و به سمت ایوان رفتم جایی میان گلدان‌های کوچک و پنجره‌ای رو به آسمان. در راه برگشت به همین یک لحظه دقیق شدم. به دم، آن، لحظه و زمانی برای یک تنفس بیشتر. امید داشتن برای بودن در یک ثانیه از آینده عصر آن روز در خانه به مکان غریبه‌ای فکر می‌کردم. به همان میخانه که آدرسی نداشت جز یک تصویر و صداهایی که در سرم می‌پیچید. نه مست بودند نه آرام، همه‌های بود ممتد صدایی مرا به خودش جلب کرد، مامان عصرها می‌خوابد. صدای سختی نفسش مرا به سمت اتاقش کشاند. نگاهش



Video Art/ Loop/ Projection on Screen

Jiffy

My mother was in a coma for several months after brain surgery due to her stroke.

During her recovery she was not breathing normally. Most of the time she was breathing loudly through an open mouth. Sometimes, I watch over her while she is sleeping, to make sure she is still alive. Waiting for the moment, the moment that connects her to the next day and the day after the next.

آن

مادرم بعد از پارگی رگ مغز و جراحی مدتی در کما بود. بعد از بهبودی، شیوه نفس کشیدنش مثل همیشه نبود. گاهی در خواب با دهان باز نفس می‌کشید با صدای زیاد و نه چندان عمیق. اغلب هنگامی که او خواب است نگاهش می‌کنم و منتظرم نفس بعدی بیاید شاید به انتظار یک لحظه، لحظه‌ای که به فردا وصل می‌شود.



Documentation Process



Around the table, they were looking at an images that were chosen randomly. We were supposed to do that every day, each of us was immersed in the randomly selected images. Among them, one was the closest of all. Both for me and for the others. We saw a wall most of its surface was brightened by the light of the flash. A wall that reminded me of an old salon. Maybe somewhere like a pub in the old neighborhood or somewhere like nowhere! Looking more carefully at it, I saw a wall covered with Grey tissues or perhaps lines created in different depth of its surface; a strange wall without any sign or writing by its photographer or placement. I felt I need to stop for a moment and take a breath; I got up and went to the court, a place among small vases and a window facing the sky. On the way back, I thought more carefully about that moment, A moment for taking more breath. Hoping to be in a second of the future. That day in the evening, I was thinking about a strange place. The same pub that did not have any address except a picture and voices whispering in my ears. Neither drunk nor calm, a continuous reduction. A voice drew my attention, mommy sleeps every evening. Her



Please scan the QR code to see the video.

breathing hard, directed me to her house. I was looking at her linking her breath with difficulty to the other one. I waited for a while. Her body was not moving. After the surgery and physiological changes in her body, she did not breathe easily any more. Fore another breath, I stayed up late to put her in a situation in order to breathe more easily. The choice had been made. I took the camera and kept on watching my mother's dream with an incomprehensible ruction. Later, I noticed some part of the image became pale. The pub became a ruin and the ambiguity of the ructions was replaced with the voices of women and children touching the wall in order to find an opening to connect their breath to a new one. For them, "that" had an uncomfortable meaning

When I first saw the image I was seized by fear and tension. It's a feeling that I am familiar with. I've experienced it in the past, perhaps from my childhood. I did not like to close the door to my room, at night as later on I cannot stand being confined in places and situations. I was always escaping from constraint and pressure.

I tried to picture a scene that shows as much fear and suffocation as what I've experienced. The people in my favourite albums are my tools to create this still life maquette. I did not want to recreate lost memories. I wanted to identify the images of the people as samples of ourselves, and then I tried to use my creativity to show them a twinkle of freedom. But of course, in the end they are still stuck in a box...

زمانی که با عکس پیشنهاد شده از طرف گروه مواجه شدم، ناخودآگاه احساس ناگواری از ترس و استرس به من دست داد. احساسی که کاملاً با آن آشنا بودم، در گذشته بارها تجربه‌اش کرده و احتمالاً از کودکی دچارش بودم؛ از همان روزهایی که دوست نداشتیم در اتاق خوابم بسته باشد، تا امروز که از هر مکان و لحظه‌ای که من را در معرض محدودیت و اجبار و تنگنا قرار بدهد، گریزانم. سعی کردم صحنه‌ای را به‌وجود بیاورم که این نوع ترس و بستگی عمیق را در ابعادی کوچک هویدا کند. آدم‌های عکس‌های یادگاری آلبوم‌های مورد علاقه‌ام ابزار کار من در ساختن این ماکت طبیعت بیجان بودند. قصدم بازنمایی خاطرات از دست رفته‌ی گذشته نبود و صرفن نوعی هم‌ذات‌پنداری با موجوداتی بود که به نوعی نمونه‌های کوچکی از خود ما هستند. در ادامه سعی کردم از قدرت آفرینندگی خودم استفاده کنم و برای لحظاتی طعم رهایی از کادر و چارچوب را به موجوداتم بچشانم. ولی در پایان کار بطور ناخودآگاه موجودات من دوباره در کادر گرفتار شدند!



Photo Collage /100*70 cm

Still life

We are all part of our own still life: a choreographed scene which has its own actors. We are powerless tools in a limited box. This realization changed my perception of life and I became stressed.

طبیعت بی جان

همه‌ی ما ناخواسته بخشی از طبیعت بیجان زندگی خود هستیم؛ صحنه‌ای از پیش‌ساخته شده که به ناچار بازیگرانش‌ایم، همچون اجزایی ناتوان در کادری محدود و بسته. از زمانی که متوجه این واقعیت شدم، دچار نوعی تنش و ترس شدم که ابعادش شیوه‌ی زندگی‌ام را تحت تأثیر قرار داده‌است.



Documentation Process



Photo Montage /20*25 cm

Every time I see an image, I try to imagine myself in it.

When we came up with the basic idea of this project, we decided that each member of the group would look for an image as the starting point. I searched hundreds of webpages on the Internet, until I found this image. An image which made me choke instantly. I could imagine myself in it. I have reached an impasse which was intriguing to me. This probably caught my interest and I looked more carefully. At first glance, the texture of the wall represents the tallies of prisoners, but when I noticed the title, I changed all my assumptions. I tried to imagine myself in it. I saw a blurred and repetitive image of me, under the light of a flash, in the midst of conflict between life and death. Judging by the general atmosphere of the image, I did not imagine that it can contain such darkness.

After seeing the image, I started thinking about death and birth. As I experience a new birth in my family I come to realize that the moment you are born is the beginning of death.

I want to see myself through death and birth, so I picked up my camera and took a photo of myself. I liked the photo to be full of light, full of flash, but a light which has been suffocated. Gas and suffocation are the inverse of light for me. I came up with the idea of using a lightbox, not with transparent glass, but with frosted glass, to represent suffocation.

هر بار که با تصویری روبه‌رو می‌شوم، سعی می‌کنم خودم را در آن تصویر مجسم کنم.

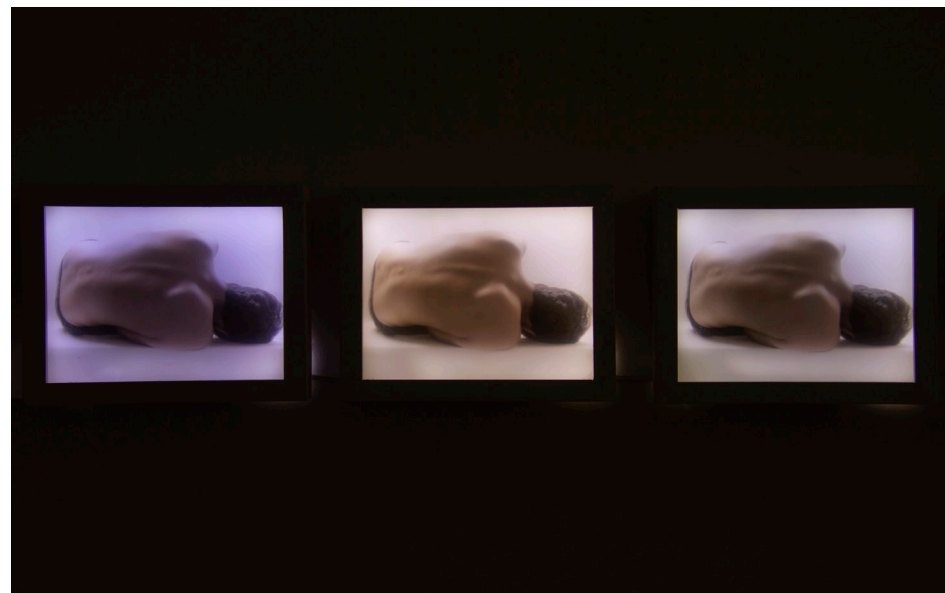
زمانی که ایده‌ی این پروژه شکل گرفت، تصمیم گرفتیم تا هر کدام از اعضای گروه به دنبال تصویری به‌عنوان نقطه‌ی آغاز بگردد. من در بین صدها صفحه‌ی وب جستجو کردم تا به این تصویر رسیدم. تصویری که با دیدنش خشکم زد؛ برای اولین بار نتوانستم خودم را در آن مجسم کنم. به بن‌بستی رسیدم که خوشایند بود. شاید جذابیت این تصویر همین بود. دقیق‌تر به تصویر نگاه کردم. در نگاه اول، بافت روی دیوار، تداعی‌کننده‌ی چوب‌خط روزشمار زندانی‌ها بود، اما بعد از اینکه متوجه عنوان عکس شدم، تمام تصوراتم فروریخت. با اصرار خواستم خودم را در آن مجسم کنم. تصویری محو و مکرر از خودم می‌دیدم؛ زیر نوری فلاش خورده، در میان غباری از تمنای زندگی و مرگ. من برخلاف فضای کلی عکس، تاریکی را مجسم نکرده بودم

از اینجا بود که موضوع مرگ و تولد فکرم را مشغول کرد. البته شاید تولد نوزادی که آخرین در خانواده‌ی من متولد شده است، موثر بود؛ تولدی که برای من آغاز راه مردن است

دوربینم را برداشتم و به دنبال تجسم خودم از تولد و مرگ، عکسی از خودم گرفتم. دوست داشتم عکس پر از نور باشد، پر از فلاش خوردن، اما نوری که خفه شده باشد؛ چون گاز و خفه‌گی هم گوشه‌ی ذهنم نشسته بود. به ایده‌ی استفاده از لایت‌باکس رسیدم، اما این‌بار نه با شیشه‌ای شفاف، که با شیشه‌ای مات؛ تا شاید انتزاعی باشد از آن خفه‌گی

فرزین فروتن

Farzin Foroutan



Photography/ Light box whit frosted glass/ 16*21 cm/ 16 edition

9 Minutes

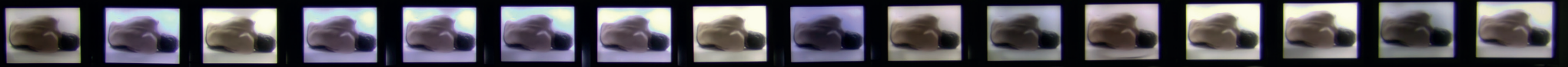
Studies show that both the caesarean section to bring the baby out of mother's abdomen and choking by gas last 9 minutes.

The work turns on and off every 9 minutes.

۹ دقیقه

مطالعات نشان می‌دهد مدت زمان عمل سزارین برای خارج کردن نوزاد از شکم مادر و مدت زمان خفه شدن با گاز برابر با ۹ دقیقه است.

این اثر هر ۹ دقیقه خاموش می‌شود.



I was facing this picture while I was working on a project about "absence". The scratches on the wall are clawing and a hint of «presence» turned into «absence». On the other hand, clawing is a struggle to «be». They only needed a hole, a window or an exit to continue to breath. So I chose a window as the subject and I chose it from the movies because the main part of our knowledge of the world comes from movies. We know the world as we see it in movies.

To me, going to absolute darkness or the reverse is equal to dying and being absent. Windows are chosen based on their technical possibilities and the expression of the concept. During the process I came to understand that a light box of printing can express the concept more effectively.

دیدن عکس این دیوار همراه شد با مجموعه‌ای که بر مبنای غیاب کار می‌کردم. خراش‌های روی دیوار برای من جای چنگ آدم‌ها و ردی از حضوری بود که حالا غیاب است. از سوی دیگر، جای چنگ‌ها تلاشی بود برای «بودن». تنها روزنه‌ای، پنجره‌ای، یا راه خروجی نیاز داشتند تا تداوم یابند و نفس بکشند. بنابراین تصمیم گرفتم پنجره موضوع کارم باشد و آن پنجره را از سینما انتخاب کردم چون بخش اساسی از شناخت ما از دنیای بیرون محصول سینماست. دنیا را آنگونه می‌شناسیم که فیلم‌ها به ما معرفی کرده‌اند.

رو به تاریکی مطلق رفتن یا معکوس آن برای من روندی به سوی مرگ و غیاب بود. پنجره‌ها برای هر روند با توجه به امکانات تکنیکی و بیان مفهوم انتخاب شدند. در پروسه‌ی کار متوجه شدم نور دهی به صفحه‌ی چاپ قابلیت بیشتری را برای نمایاندن مفهوم مورد نظر دارد.



Monoprint/ Light box/ 18*18 cm

Apreture

I have always been scared of the void; of the vacuum; of people not being around; of absence. To escape this fear, I look for signs of people to shelter me, anything that I can find of their existence from the past. To me, this reminder is a window out of that void.

روزنه

همیشه از فضای خالی ترسیده‌ام؛ از خلاء؛ از نبودن آدم‌ها؛ از غیاب دیگران. برای رهایی از این ترس به رد و نشان آدم‌ها پناه می‌برم؛ به هر چیزی که از بودنشان در گذشته نشانی دارد و این یادآوری برای من پنجره‌ای است از آن فضای خالی به بیرون.



Documentation Process



Please scan the QR code to see the video.

جهت مشاهده ویدیو کد بالا را اسکن کنید.

دهم. آنقدر باد شدید بود که من حتی نمیتوانستم چشمانم را باز کنم. درست همان احساس مشابهی که اکثر اوقات در حالی که در مرکز شهر قدم میزدم و باد به شدت در میان ساختمانهای غول پیکری که از درختان بلندتر بودند، میپیچید، داشتم. اما در آن رویا، من تلاش میکردم تا به آسمان نگاه کنم. و در آسمان به دنبال خورشید میگشتم. گویی خورشید سالهاست که ربوده شده است.

من سراسیمه و با سختی در آسمان به دنبال خورشید میگشتم. خورشیدی که گویی سالها از آن دور بودم و من در مه ای عمیق و در خلا اسیر بودم. من به دنبال منبع روشنایی میگشتم. من زجر میکشیدم اما میخواستم تا پایان راهی که معلوم نبود تلاش کنم.

از خواب بیدار شدم. صورتم را لمس کردم. خیس بود از اشکهایی که برای جستجوی خورشید ریخته بودم. در واقع باد شدید مرا وادار به اشک ریختن کرده بود. تلفن همراه همچنان در دستم بود. ساعت ۶:۰۰ صبح بود. به دوست دیرینه ام نوشتم، من در آخر به خورشید نگاه خواهم کرد.

چهار سالیست که سفر کرده ام. سفری که قرار نبود چهار سال ممتد بدون بازگشت اتفاق بیفتد. سفر به مکانی که فصلها برایش معنایی ندارد. من چرخش فصلها را در سفر به گذشته ی آینده گم کرده ام. گذشته آینده ای که برای رسیدن نا خودآگاه به آن، ۱۷ ساعت نشستن و خیره شده به ابرها را سپری کرده ام. شهر جدید من فصل ندارد. خورشید در آن به ندرت پیدا میشود و باد تو را با خود میبرد و یا شاید به تو مقاومت می آموزد. هرگاه خورشید رخی مینمایاند، من بی اختیار به دنبال سایه ام راه می افتادم و منبع سایه را این چنین دنبال میکنم. گاه نیم نگاهی به خورشید می اندازم، اما نگاه کردن به آن، بی واسطه غیر ممکن است. سالها گذشت. هر از چندگاهی سفری مجازی به زادگاهم تهران میکردم. دوست دیرینه ام، فصلها را به من نشان میداد و من خورشید را در آینده ای گذشته لمس میکردم. من در تاریکی مطلق و مه، خورشید را در تصوراتم می بوییدم.

دوست دیرینه ام عکسی برای من فرستاد و از من خواست تا احساسم را به آن بیان کنم. دیواری خاکستری با علامتهای کنده شده ای بر دیوار که گویی آخرین تلاشهایی برای نجات را نمایان میکرد. ساعت ۱:۳۰ شب بود و من از شدت خستگی با گوشی تلفن همراه در دست در حالی که عکس را میدیدم به خواب رفتم.

اما گویی همچنان تفکراتم در خواب در میان آن دیوارها پرسه میزد. خواب دیدم که من در سرزمینی ناشناس سردرگم و به دنبال چیزی میگردم. باد شدیدی می وزید و من به سختی میتوانستم به مسیرم ادامه

شقایق سیروس

Shaghayegh Cyrus



Video art/ Loop/ Project on the ground

Prowl

Look without filters. Tears flow... Pain... And you are still looking for a way to look directly at the sun. The truth. Is the pain worthwhile, in the search for direct truth?

And you look again and again...

نکا پو

نگاه کن، به خورشید نگاه کن بی پرده به خورشید نگاه کن. اشکانت سرازیر می شوند درد تو را فرا می گیرد و تو همچنان به دنبال مسیری می گردی تا به خورشید نگاه کنی، مستقیم و بی پرده. حقیقت. آیا این رنجی ارزشمند است، برای یافتن حقیقت؟ و تو همچنان نگاه می کنی، دوباره و دوباره.

Please scan the QR code to see the process.

برای دیدن فرآیند لطفا کد زیر را اسکن کنید.



I have been traveling for four years. A trip that was not supposed to last four consecutive years with no hope of returning. A trip to a place where seasons have no meaning. I have lost the rotation of seasons in a trip to the past of the future. To reach the past of a future, I spent seventeen hours sitting and gazing at the clouds. My new city has no season. The sun is rarely found, and the wind takes you with it or forces you to resist.

Whenever the sun shows up, I involuntarily chase my shadow and in that way, chase the source of the shadow. Sometimes, I look at the sun but it is impossible to look at it with the naked eye.

After four years, once in awhile, I take a virtual trip to Tehran, my birthplace. An old friend showed me the seasons and I touched the sun in the future of the past. I can see the sun in the darkness of where I live now.

The same friend sent me a picture and asked me what I feel about it. A gray wall with some marks on it. The marks reminded me of the last efforts made by

someone making their escape. It was 1:30 am and fatigued and tired, I slept while looking at the photo on my cell phone.

However, it seemed as if my thoughts kept lingering on those walls during my sleep. I dreamed I was in an unknown land, in search for something. A strong wind was blowing and it was hard for me to keep on walking. The wind was so strong that I was unable to open my eyes. I had the feeling that I always had while walking along the streets in the center of the city and the wind was roaring among the gigantic buildings that were taller than trees. But in that dream, I was trying to look at the sky. And I was trying to find the sun. As if it had been stolen for four years. I was confused and it was hard for me to find the sun in the sky. The sun that I have lost for four years. I was trying to find the source of brightness. I suffered a lot but I wanted to try my best to reach the light.

I woke up and touched my face. It was wet with the tears I shed in my search for the sun. The strong wind has made me shed tears. The cell phone was still in my hand. It was 6 am in the morning. I texted my friend that I finally saw the sun.

Samira Davarfara
1981 Tehran, Iran.
B.A of Visual Art, Science and Culture University of Tehran
M.A of Visual Communication, Art University of Tehran.
2 Solo shows
about 25 Group exhibitions & Performances in Iran, USA, Canada, Scotland, UK, and Germany and ...

سمیرا داورفرا
۱۳۶۱ تهران
کارشناسی هنرهای تجسمی از دانشگاه علم و فرهنگ
کارشناسی ارشد ارتباط تصویری از دانشگاه هنر
تهران
۲ نمایشگاه انفرادی
بیش از ۲۵ نمایشگاه گروهی و پرفورمنس در ایران،
کانادا، آلمان، انگلیس، اسکاتلند، آمریکا و ...

Sahar Mokhtari
1984 Zanjan, Iran
B.A of Photography Faculty of Fine Arts of Tehran University
2 Solo Exhibition
More than 20 group exhibitions in Iran and other countries/2008-2016
Selective of 11th Iranian National Photo Biennial-Tehran Museum of Contemporary Art/ 2008

سحر مختاری
۱۳۶۲ زنجان
کارشناسی عکاسی از دانشکده هنرهای زیبا
۲ نمایشگاه انفرادی
بیش از ۲۰ نمایشگاه گروهی در ایران، عراق، یونان،
بلژیک، اسکاتلند، انگلستان، لهستان و ...
برگزیده ی یازدهمین دوسالانه ی عکس ایران/۱۳۸۷

Farzin Foroutan
1992 Mashhad, Iran
B.A of Directing of Animation from Iranian Broadcasting University, Tehran (IRIBU)/
M.A student of Staged photography at Film and TV School of Academy of Performing Arts in Prague (FAMU)
13 Group exhibitions in Iran, USA, Serbia, Scotland, UK, and Czech Republic and ...

فرزین فروتن
۱۳۷۰ مشهد
کارشناسی کارگردانی انیمیشن از دانشگاه صدا و
سیمای تهران
دانشجو کارشناسی ارشد عکاسی آکادمی هنرهای
نمایشی پراگ (جمهوری چک)
۱۳ نمایشگاه گروهی در ایران، آمریکا، صربستان، اسکاتلند،
انگلستان، جمهوری چک و ...

Saloumeh Souzanchi
1980 Hamedan, Iran
M.A of Art Research in Al-Zahra University, Tehran
8 Group exhibitions

سالومه سوزنچی
۱۳۵۹ همدان
کارشناسی ارشد پژوهش هنر از دانشگاه الزهرا تهران
۸ نمایشگاه گروهی

Shaghayegh Cyrous
1987 Tehran, Iran
B.A of Visual Art, Science and Culture University of Tehran
MFA of Social Practice at California College of the Arts, San Francisco
2 solo exhibitions
More than 30 group exhibitions and performances in Iran, UK, USA, Sweden, Mexico, etc.

شقایق سیروس
۱۳۶۶ تهران
کارشناسی هنرهای تجسمی از دانشگاه علم و فرهنگ
کارشناسی ارشد هنرهای زیبا- هنر مشارکتی از
دانشگاه هنر کالیفرنیا، سنفرانسیسکو
۲ نمایشگاه انفرادی
بیش از ۳۰ نمایشگاه گروهی و پرفورمنس در ایران،
انگلیس، آمریکا، سوئد، مکزیک و ...



Farzin Foroutan
Farzin.foroutan70@gmail.com

Sahar Mokhtari
Sahar.mokhtari86@gmail.com

Samira Davarfara
S.davarfara@gmail.com

Saloumeh Souzanchi
Saloumeh.souzanchi@gmail.com

Shaghayegh Cyrous
Scyrous@cca.edu

